

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

۲۴- سید محمد تقی میرزا، «مجموعه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

۲۵- سید محمد تقی میرزا، «مجموعه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

۲۶- سید محمد تقی میرزا، «مجموعه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

۲۷- سید محمد تقی میرزا، «مجموعه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

۲۸- سید محمد تقی میرزا، «مجموعه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم»، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

## درآمدی به تحقیق و بررسی خطبه جهادیه نهج البلاغه

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

از: دانشگاه شهید چمران اهواز

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

### چکیده

پژوهشی در زمینه سبک‌های بلاغی در قرآن کریم، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات قرآنی»، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰-۱۱۰.

این مقاله بحث و تحقیقی در باره خطبه جهادیه حضرت علی علیه

السلام است. نگارنده در این مقاله کوشیده است تا در ضمن شرح به ردّ

شبهه‌ها پردازد و در این راستا سه عنصر اصلی خطبه یعنی خطیب و

زمان خطبه و مخاطبان را بیشتر معرفی نماید و تردید و گمان را از

اذهان بزدايد و به شرح ابعاد روحی و عقیدتی و سیاسی و نظامی و

ادبی حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اجمال بپردازد. و در

بخش دوم که شرح زمان سخنرانی و خطابه است، موقعیت و مقتضای

زمانی خطبه را بیان دارد و نظری اجمالی بر وقایع سالهای ۳۵ تا و آخر

۳۹ هـ.ق. اندازد. و در بخش سوم به شرح حالات و خصوصیات

مخاطبان یعنی کوفیان پرداخته و تلّون مزاج و حادثه جویی و فرصت

طلبی و غیر قابل اعتماد بودن آنها را بیان کند.

### کلید واژه‌ها:

بخش نخست: سخنران، بخش دوم: زمان، بخش سوم: مخاطبان،

سیر ترتیبی خطبه‌ها

... (۱) ...

\*\*\*\*\*

خطبه جهادیه یکی از خطبه‌های بسیار مشهور حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. که در کتب معتبر و قدیمی مانند البیان و التبیان جاحظ و عیون الاخبار ابن قتیبه و اخبار الطوال دینوری و مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی و معانی الاخبار شیخ صدوق با تفاوت‌هایی کمی و کیفی مذکور است. (۱) چون برخی از عبارات تند و عتاب‌های سخت و کوبنده این خطبه احتمال دارد خواننده را در انتساب آن به مولای متقیان دچار استبعاد نماید و احیاناً او را در قضاوت از جاده عدالت منحرف سازد و تصور کند، جملاتی مانند: «... یا اشیاه الرجال و لارجال، حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال...» (۲) یا متانت و نزاهت و تقوای والای آن حضرت سازگار نمی باشد و... لذا نگارنده بر خود لازم دانست که در آمدی به تحقیق و بررسی خطبه جهادیه تقدیم نماید و در این راستا سه عنصر آن را یعنی: خطیب، زمان خطبه و مخاطبان این سخنرانی را بیشتر و بیشتر معرفی کند تا به یاری خدا هر نوع تردید و گمان را از برخی اذهان بزداید که «ان بعض الظن اثم...» (۳) همانا برخی از گمانها گناه است...»

بخش نخست: سخنران  
سخنران این خطبه تاریخی و انقلابی، شخصیت بارزی است که در ابعاد مختلف وجودی خود از نوادر روزگار است. کتابها و مقالات فراوانی در خصوص وجوه گوناگون حضرتش ارائه شده است. در این مقاله که بنای آن بر اختصار است به مشتیی از خروار و اندکی از بسنار در این باره بسنده میکنیم:  
۱- از بعد روحی: او انسان والایی است که در وجودش، کمالات روحی به حد اعلای خویش اوج گرفته است. خود می گوید: «... ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر: (۴) سبیل فضائل و کمالات از دامنه کوهسار وجود من سرازیر و همای بلند

پرواز اندیشه تابناک به ذروه رفعت ارزشهای انسانی من نمی‌رسند.

- ۲- از بعد عقیدتی: او با تمام وجود پایبند و فرمانبردار حقتعالی بود. حب و بغض و مهر و قهرش فقط برای ذات مقدس او بود. بعضی از نویسندگان
- ۳- از بعد سیاسی: سیاستی که او بدان متعهد و ملتزم بود همان مراعات مقررات و مواد اساسنامه اسلام عزیز بود. او در عمل ثابت کرد که دین و سیاست شخص متدین و مؤمن از هم انفکاک ناپذیرند؛ لذا در حساسترین و سترنوشته‌سازترین مراحل حکومت خویش به اندازه ستر مویی از این امر عدول نکرد. خود می‌فرماید: بعضی از نویسندگان
- «...به خدا سوگند معاویه از من زیرکتر و سیاستمدارتر نیست. ولی او غدر و گناه می‌کند و اگر موضوع غدر و خیانت نبود من از او زیرکتر و سیاستمدارتر بودم.» (۵)
- ۴- از بعد نظامی: او فرماندهی شجاع و برجسته و برازنده بود. از نوجوانی، ذلیز و آرزمنده و با اصلاحت بود. ارزش کار نظامی را تبردا و از پیامبر بزرگوار اسلام تعیین نمود. آنجا که در جنگ احزاب (خندق)، فرمود: «قتل علی لعمرین غنبد و افضل من عبادة الثقلین» ارزش کشتن علی، عمروین غنبد و از عبادت جن و انس برتر است. (۶)

همچنین در جنگ و فتح قلعه خیبر که دو روز قبل دو تن از صحابه بزرگ پیامبر از رویارویی با دشمن ترسیده فرار کرده بودند، حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: «لأعطين الراية عذراً جلاً يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله كزاراً غير فرار» (۷) من، فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او نیز وی را دوست دارند به دشمنان حمله می‌کند و از برابر او گریزنده نیست. و یا در مورد ابلاغ سوره بقرات بر کفار و مشرکین مکه و... فرماندهی او در سربیه‌ها که به بهترین صورت ممکن انجام می‌شد، شهامت و شجاعت و تدبیر ضائب نظامی وی را کاملاً روشن و مبرهن می‌سازد. بعضی از نویسندگان

۵- از بعد ادبی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم فصیحترین و بلیغترین ادیبان است. سخنان جاودانه او در نهج البلاغه و غیره معروف و مشهور و نیز در الغرر الدرر و همچنین اخیراً که نهج البلاغه ثانی گردآوری و تدوین شده مؤید این مطلب است. خود درباره کلام و سخن برتر خویش می فرماید: **وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْكِبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلَتْ عَصُونُهُ** (۸) ... و همانا ما فرمانروایان سخنیم و ریشه آن در وجود ما با گرفته و شاخه هایش بر ما سر فرود آورده و در دسترس ماست. آری این حقیقتی است که به هیچوجه قابل انکار نیست و دوست و دشمن به آن مدعن و معترف است که او امیر کلام و مرد برجسته بلاغت است... سخن در اختیار و تحت فرمان اوست. و فاتح این میدان نیز خود اوست. بزرگان ادب از قدیم و جدید، سرمایه فصاحت و بلاغت خود را مدیون گفتار زیبا و استوار او میدانند.

#### از قدما

- ۱- عبدالحمید کاتب که در فن نویسندگی ضرب المثل است. می گوید: هفتاد خطبه از خطب علی (علیه السلام) را حفظ کردم و پس از آن ذهنم جوشید که جوشید. (۹) از او پرسیدند: چه چیز تو را به این درجه از بلاغت رسانده است. گفت: حفظ سخن اصلح (کسی که موی جلوسزش ریخته باشد) (۱۰)
- ۲- عبدالرحیم نیاته که ضرب المثل خطبای عرب دوره اسلامی است، می گوید: صد فصل از سخنان علی علیه السلام را حفظ کردم؛ بخاطر سپردم و همانا برای من گنجی فنا ناپذیر بود. (۱۱)
- ۳- مرحوم سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه در ستایش و تعریف گفتار حضرت می گوید: **وَكَانَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - مَشْرَعُ الْفَصَاحَةِ وَ مَوْرِدُهَا وَ عَنْهُ أُخِذَتْ قَوَائِمُهَا وَ عَلِيٌّ أُمَّ ثَلَاثَةِ خَدَاكُلِّ قَائِلِ خَطْبٍ وَ بِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاعِظٍ بَلِيغٍ وَ**

مَعْلَدِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَ قَصَّرُوا، وَ تَقَدَّمَ وَ تَأَخَّرُوا. لِأَنَّ كَلَامَهُ = عَلَيْهِ السَّلَام - الْكَلَامَ الَّذِي  
 مَسْحَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَ عِبَقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ (۱۲).  
 امیرالمؤمنین علیه السلام آبشخور فصاحت و محلل و رود آن است: قوانین آن از  
 او اخذ شده و هرگوبنده خطیبی از او پیروی کرده و از سخنان حضرتش هر واعظ  
 بلیغ و سخنوری یاری جسته است؛ و با وجود این، او گوی سبقت را بروده و آنان  
 نرسیدند، او پیش افتاده، دیگران باز ماندند: زیرا بر کلام علی علیه السلام نشانه ای  
 از دانش خدایی و نبوی وجود دارد.  
 ۴- این ابی الخدید می گوید: وَ أَمَا الْفَصَاحَةُ؛ فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَام إِمَامُ الْفَصَحَاءِ وَ  
 سَيِّدُ الْبُلَغَاءِ وَ فِي كَلَامِهِ قِبَلُ؛ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِينَ وَ مِنْهُ تَعَلَّمَ  
 النَّاسُ الْخِطَابَةَ وَ الْكِتَابَةَ (۱۳) و اما فصاحت، سلام خدا بر او باد پیشوای فصیحان و  
 سرور بلیغان است. و درباره کلامش گفته اند: فروتر از سخن آفریدگار و فراتر و بزرگتر از  
 گفتار آفریدگان است.

### از معاصران

- ۱- شیخ محمد عبده در مقدمه شرح خود بر نهج البلاغه می گوید:  
 «... وَ لَيْسَ فِي أَهْلِ هَذِهِ اللَّغَةِ إِلَّا قَائِلٌ بِأَنَّ كَلَامَ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 أَشْرَفُ الْكَلَامِ وَ أْبْلَغُهُ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَلَامِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَغْزَرُهُ  
 مَادَّةً وَ أَرْقَعُهُ أُسْلُوبًا وَ أَجْمَعُهُ لِجَلَالِ الْمَعْنَى...» (۱۴) مردم عرب زبان همگی فائلند  
 که: سخن امام علی بن ابیطالب علیه السلام پس از سخن خدای تعالی و سخن  
 پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم گرانمایه ترین و رساترین سخنان، و از نظر ماده  
 و اصل پرمایه ترین، و از جهت اسلوب بالاترین و از دیدگاه شکوه معانی فراگیرترین  
 آنهاست.
- ۲- طه حسین ادیب و نویسنده معروف مصری معاصر در کتاب «علی و نبوه»  
 داستان مردی را می آورد که درباره طرفین جنگ جمل، دچار شک و تردید می شود؛

با خود می‌گوید: چگونه ممکن است افراد برجسته ای مانند طلحه و زبیر از حق منحرف باشند؟! لذا اندیشه خود را با حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام در میان می‌گذارد و از حضرتش می‌پرسد، آیا ممکن است چنین شخصیهایی بدون سوء پیشینه ای بز خطاروند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» همانا مطلب بر تو اشتباه شده است. حق و باطل به وسیله قدر و قیمت‌های مردان شناخته نمی‌شود حق را بشناس تا اهلش را بشناسی باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی.

طه حسین پس از نقل جمله‌های بالا می‌گوید: من پس از وحی پاسخی با شکوه‌تر و فصیح‌تر از این پاسخ ندیده و نمی‌شناسم.

۳- شکیب ارسلان که امیرالبیان لقب یافته یکی از نویسندگان برتر عرب معاصر است. در جلسه‌ای در حضور او که به منظور تجلیل از وی در مصر تشکیل شده بود یکی از حاضران ضمن سخنان خود گفت: «... دو نفر در تاریخ اسلام پیدا شده‌اند که به حق و راستی شایسته‌اند «امیر الکلام» نامیده شوند: یکی علی بن ابیطالب و دیگری شکیب» (۱۵) شکیب با آشفتنگی بز می‌خیزد و پشت تریبون می‌رود و از دوستش که چنین مقایسه‌ای کرده، گله می‌کند و می‌گوید: «من کجا و علی بن ابیطالب کجا! من بند کفش علی علیه السلام هم حساب نمی‌شوم».

۴- میخائیل نعمه، نویسنده مسیحی معاصر لبنانی در مقدمه کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية، تألیف جرج جورداق می‌گوید: «... علی تنها در میدان جنگ قهرمان نبود، در همه جا قهرمان بود: در صفای دل، پاکی وجدان، جذابیت سحر آمیز بیان، انسانیت واقعی...» (۱۶)

در پایان این بخش، بجاست، چند بیت از قصیده مشهور مرحوم صفی‌الدین حلّی را بیاوریم.

تَجَمُّعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَصْدَادُ... فَلِهَذَا عَزَزْتُ لَكَ الْأَنْدَادُ...

زاهد، حاکم، حلیم، شجاع، عزیز، فاتک، ناسک، فقیر، جواد، شکر، شمیم، ماجمیعن فی بشر قط، ولا حاز مثلهن العباد، خلق یخجل التسیم من اللطیف، و باس یدوب منه الجماد، جل معناک ان تحیط به، الشعز و یخصی صفاتک النقاد،

بخش دوم: زمان سخنرانی. در این بخش به بیان موقعت و مقتضای زمانی آنست. به عبارتی دیگر آن منظور از زمان سخنرانی، موقعت و مقتضای زمانی است که زمان ایراد خطبه چه ارتباطی با زمان حال و گذشته نزدیک به آن داشته است. در این بخش به بیان موقعت و مقتضای زمانی آنست.

از آنجا که تحلیل زمان و وقت ادای عبارات و کلمات آنگونه که در بادی امر از روح بلند و فکر و اندیشه والای شخصیت ممتاز حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین شایسته توجه و تعمق است لذا بررسی بُعد زمانی خطبه‌ها، روشنگر جنبه دیگر تحلیلی در کلام آن حضرت می‌باشد. در این بخش به بیان موقعت و مقتضای زمانی آنست.

با توجه به آنچه گفته شد، مروری گذرا و نظری اجمالی بر وقایع سالهای ۳۵ تا اواخر ۳۹ هجری خواهیم داشت، تا به یاری خدا قضیه را ریشه یابی و بعد زمانی آنرا دقیقاً بررسی نماییم.

عثمان بن عفان در روز جمعه ۱۸ ذی الحجه ۳۵ هجری بدست انقلابیون کشته شد. مردم ۵ روز مانده از ذی الحجه ۳۵ هجری با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - به خلافت و رهبری بیعت کردند. (۱۷)

برخی را عقیده بر این است که بیعت با حضرت در روز قتل عثمان یعنی ۱۸ ذی الحجه صورت پذیرفته است.

حضرت به مشکلات فراوان درون مرزی و برون مرزی شبه جزیره عربستان واقف بود، لذا می‌فرمود من برای شما وزیر باشم بهتر است تا امیر باشم. او درست تشخیص داده بود زیرا هیچ زمانی برای عدالت، نا مناسبتر از این زمان نبوده است.

در داخل مدینه عده ای مدعی خلافت بودند. در خارج آن نیز هواداران عثمان در برابر فرمانداران و استانداران اعزامی حضرت مقاومت و مخالفت می نمودند و در روی آنان می ایستادند. طلحه و زبیر تصور می کردند که امام به پاس بیعت آنان، حکومت بصره و کوفه را به ایشان خواهد داد ولی دیدند که حکم فرمانداری بصره به نام عثمان بن حنیف و کوفه به نام عماره بن شهاب صادر گردید. (۱۸)

در نخستین و دومین خطبه ای که در روز اول و چهارم خلافت ایزاد شد، حضرت مطالبی را فرمود که امید مستکبران و زراندوزان و صاحبان سرمایه های بادآورده و مترفین و اصحاب زد و بندهای سیاسی را به یأس مبدل کرد. افراد سرشناسی از اینان فکر می کردند، امام پس از ۲۵ سال که از حق مسلم خود محروم بوده اکنون که به این مقام دست یافته دیگران را هم به اهداف و آرزوهای افزون طلبی شان، می رساند، امتیاز و تشخص آنان را مراعات می نماید. و در برابر فعالیت های تبلیغاتی انتخاباتی آنان سپاس و حق شناسی خواهد داشت. ولی زود متوجه شدند که این مرد همان مرد ۲۵ سال پیش است و همان شخص زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بر خلاف دیگران، انحرافات، تزویرها و دنیا طلبی های این ربع قرن در شخصیت مطهر او هیچ تاثیری نکرده است.

طلحه و زبیر پیش خود فکر می کردند که ممکن است امام نیز همچون دیگر سیاستمداران و حاکمان، در ظاهر چیزی می گوید و در باطن خلاف آنرا می جوید، لذا به حضرت پیغام دادند که آرزو داریم به حکومت بصره و کوفه برسیم. حضرت پاسخ داد که من هنوز درباره والیان ابالتهات تصمیم نگرفته ام. آنان کاملاً پی بردند که تیزشان به سنگ خورده است بدین جهت بیش از پیش از بیعت با او پشیمان شدند. پس، آمدند و به مروان بن حکم و ولید بن عتبّه و سعید بن عاص و تنی چندان از بنی امیه که از نزدیکان و سوگمندان عثمان بودند پیوستند. (۱۹)

در همین ایام، معاویه نامه ای به زبیر نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین



مخاطب قرار داد و نام او را قبل از نام خود نوشت. او در این نامه اظهار داشته بود که من از مردم شام به نام توبیعت گرفته ام و طوری ترتیب داده‌ام که طلحه جانشین تو باشد، ولی بیعت مردم عراق به عهده خود شماست و در این میان می ماند علی بن ابیطالب که مطمئناً او را هم از سر راه خود بر خواهید داشت. (۲۰) بدین ترتیب بود که طلحه و زبیر به امام عرض کردند تُرید الُعمرة؛ می خواهیم به حج عمره برویم حضرت فرمود: یل تُرید ان الُقدرة؛ بلکه اراده غدر و بی وفایی دارید. سخنانی میان امام و آندورد بدل شد. از جمله گفتند: ما انتظار داشتیم در رتق و فتق امور حکومتی طرف مشورت باشیم، بیت المال با اطلاع ما تقسیم شود و... حضرت گفت: من در اجرای حق و عدالت بر مبنای کتاب خدا و سنت رسول الله عمل می کنم لذا از فتوای شما بی نیازم ولی اگر مشکلی پیش آید، البته از شما و دیگر برادران مسلمان یعنی همه مردم کمک خواهم گرفت، ولی اینرا بدانید که طلحه و زبیر و پسرانم حسن و حسین و یک برده سیاه حبشی بینی بریده با شرط مسلمان بودن، در حکومت من برابرند. زیرا اساس اسلام بر مساوات است. آنان از حضور امام مرخص شدند و به مکه رفتند تا با عایشه، علیه امام - علیه السلام - توطئه کنند.

### جنگ تحمیلی جمل

چون خبر لشکرکشی عایشه و طلحه و زبیر به حضرت رسید. روز پنجشنبه ۱۰ جمادی الاولی سال ۳۶ هـ. با عده ای رزمنده عازم بصره شدند. در بین راه و از شهرهای کوفه و بصره نیز عده زیادی به سپاه حضرت پیوستند. حضرت امام چون عواقب شوم جنگ تحمیلی جمل را پیش بینی می کرد، بسیار کوشید تا اختلافات با مذاکره حل شود ولی بر خلاف میل او جنگ در گرفت و با هلاکت ۱۳۰۰۰ تن از سپاه ناکثین و کشته شدن ۵۰۰۰ تن از سپاه امام، جنگ با پیروزی حق بر باطل به نفع حضرت به پایان رسید. امام در روز دهم جمادی الثانی ۳۶ هـ به کوفه وارد شد.

### جنگ تحمیلی تمام عیار صفین

حضرت امام پس از ۶ ماه و ۱۳ روز از ورودش به کوفه در پنجم شوال ۳۶ هجری عازم صفین گردید. این جنگ ۱۱۰ روز طول کشید. (۲۱) عده زیادی از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در این جنگ همراه حضرت بودند. که ۲۵ تن از آنان از جمله جناب عمار یاسر بود که در سن ۹۳ سالگی در این جنگ به دست قاسطین به شهادت رسید. (۲۲)

در آخرین روز نبرد که روز جمعه بود جناب مالک اشتر فرمانده جناح راست سپاه بود و شب آن جنگ بسیار سختی در گرفته بود که در تاریخ اسلام به نام لیلۃ الهریر ثبت شده است. چون معاویه دید چیزی نمانده که جناب مالک اشتر کار را بر او یکسره کند به مشاور خود عمرو عاص گفت: از حيله‌های پنهانی چیزی نداری؟ گفت چرا، دستور بده اعلان کنند هر کس قرآن همراه دارد آنرا بر سر نیزه خود بالا ببرد. در اندک مدتی قرآنهاي بسیاری بر فراز نیزه‌ها رفت و سپاهیان شام فریاد برآوردند. «کتاب الله بیننا و بینکم من لثغور الشام بعد اهل الشام؟ من لثغور العراق بعد اهل العراق؟ من لجهاد الروم و من للترك و الکفار؟. کتاب خدا میان ما و میان شماست. پس از نابودی اهل شام چه کسی از مرزهای آن دفاع می‌کند؟ و پس از هلاک مردم عراق کیست که از مرزهای عراق دفع دشمن کند؟ و چه کسی برای جهاد با روم و چه کسی برای جهاد با ترک و کفار باقی خواهد ماند؟ (۲۳)

عراقیان که قرآنها را بالای نیزه دیدند و فریاد شامیان را شنیدند، جمعی از اصحاب به امام عرض کردند، معاویه ترا به کتاب خدا دعوت کرده حق را پیشنهاد نموده است. مخصوصاً اشعث بن قیس که خود را رقیب و هم رتبه جناب مالک اشتر می‌دانست از این فرصت خوب استفاده کرد. چون می‌دید که ساعتی نخواهد گذشت که رقیب جنگ را به نام خود فتح خواهد نمود، لذا افراد را تحریک می‌کرد تا بر حضرت فشار وارد کنند دستور دهد جناب مالک از خط مقدم مراجعه کند. بالاخره این تحریکات و دسیسه‌ها کار خود را کرد تا جایی که عده زیادی از افراد

ساده اندیش و زود باور و متأسفانه در زئی حفاظ و قراء قرآن حضرت را به مرگ یا تسلیم به معاویه تهدید کردند. حضرت ناچار، به جناب مالک پیغام داد که اگر می‌خواهی مرا زنده ببینی برگرد!! او هم با دریغ و افسوس فراوان بازگشت. و با آن افراد ساده لوح و فریب خورده مجادله و پرخاش نمود و شدیداً آنها را نکوهش کرد. (۲۴) این عده که نیروی تعیین کننده‌ای شده بودند، رأی و فرمان حضرت امام را نادیده گرفتند و بر خلاف نظر او که فرمود فردی مانند ابن عباس و در مرتبه بعد مالک اشتر باید به عنوان نماینده سپاه عراق در قضیه حکمیت اعزام شود، آنان عبدالله قیس معروف به ابوموسی اشعری را فرستادند. از طرف شامیان هم عمرو بن عاص که در زیرکی و سیاسی بازی و فریبکاری مشهور بود، انتخاب گردید. در این مسأله همانطور که حضرت وعده ای از یاران بصیر او پیش بینی می‌کردند، عمرو کار خود را کرد و با فریب ابوموسی حضرت را از خلافت خلع و معاویه را به عنوان خلیفه اعلام کرد. پس از اعلان نتیجه حکمیت، سپاه امام شدیداً اعتراض کردند. ولی چون متارکه جنگ به امضاء رسیده بود، هر دو نیرو به سوی مرکز حکومت خود رهسپار شدند. (۲۵)

شامیان و عراقیان پس از اعلان نتیجه حکمیت مردم شام، پس از اعلان نتیجه حکمیت، معاویه را امیرالمؤمنین خطاب کردند و با او به خلافت بیعت نمودند ولی مردم عراق دچار اختلاف و تفرقه شدند. عده قابل توجهی به تعداد دوازده هزار نفر به بهانه واهی و کج اندیشی در مدتی بسیار کوتاه و سریع از بیعت امام خارج شدند. (۲۶)

اینان که به همین علت سرعت خروج از بیعت به مارقین و خوارج شهرت یافتند، سخنشان این بود که می‌گفتند چرا امام حکمیت را پذیرفت؟! چرا در برابر حکم خدا، دیگری حکم کند. «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» هیچ حکم و فرمانی وجود ندارد، جز برای الله. نخستین فردی از آنان که این کلام را بزبان آورد شخصی بود به نام عروبه

بن أدیة، او فریاد کشید: *أتَحْكُمُونَ فِي دِينِ اللَّهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ الرَّجَالِ؟ لَا أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ (۲۷)* آیا در دین خدا و امر و نهی او، مردان را حکم می‌کنید، هیچ حکمی نیست جز برای الله. در برابر این گروه، یاران مخلص امام بودند که بر بیعت و اطاعت خود استوار ماندند.

در این کتاب نیز به این واقعه اشاره شده است.

**جنگ نهروان** (در نهروان که در نزدیکی مدینه واقع است)

پس از قضیه حکمیت، حضرت با نیروهای خود رهسپار کوفه شدند. پیش از ورود به کوفه دوازده هزار تن از او جدا شدند و در محلی به نام حروراء فرود آمدند. اینان شبث بن ربیع را (که بعداً در کربلا از فرماندهان عمر سعد شد) امیر خود کردند و شعار خویش را امر به معروف و نهی از منکر قرار دادند. عده ای از یاران امام با آنان در خصوص حقانیت آن حضرت و رفتار به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - و سبقت و فضیلتش در اسلام صحبت کردند ولی فایده ای نبخشید. حضرت، ابن عباس را برای مذاکره نزد آنان فرستاد و به او گوشزد نمود که در پاسخ به ایرادهای خوارج شتابزده و جدلی رفتار نکند، و بر پایه خصومت و خشم با آنان سخن نگوید و تحمل داشته باشد، صبر کند تا او برسد. ولی ابن عباس نتوانست شکیبایی چندانی بخرج دهد لذا نتیجه مثبتی هم نگرفت. امام خود آمد و با آنان وارد مذاکره شد، به رئیس آنان، ابن کواء گفت: شما را به خدا سوگند، این شما نبودید که هنگام بلند کردن قرآن گفتید: ما دعوتشان را می‌پذیریم. ولی من به شما گفتم من اینان را بهتر از شما می‌شناسم، اینان دین ندارند و... (۲۸) حضرت بخصوص این نکته را یادآوری نموده فرمود: من از دو حکم عهد و پیمان گرفتم که آن دو فقط به قرآن عمل کنند و آنچه را قرآن زنده داشته، زنده بدارند و آنچه را قرآن میرانده، بمیرانند و نابود شده بدانند. اگر آن دو به قرآن عمل کنند و مطابق قرآن حکم دهند، ما نباید مخالفت آن حکم باشیم و اگر از حکم و فرمان قرآن تمرد و سرپیچی کنند، از اجرای حکم آنان

خودداری می‌کنیم و از عمل آندو بزی خواهیم بود. بحث و گفتگوی حضرت با خوارج مفصل است و برای این بخش در این مقاله به همین مقدار اکتفا می‌شود. خوارج مدعی هستند که به علی علیه السلام - گفته شد، تو راست می‌گویی همینطور بود که گفتی و ما کافر شدیم ولی بعد توبه کردیم. تو هم توبه کن تا با تو بیعت نماییم. در غیر این صورت با تو مخالفیم.

بالاخره کار خوارج به جنگ کشید. هنگامی که دو نیرو در برابر هم صف آرایی کردند، حضرت پرچم امان را به ابو ایوب انصاری داد تا هر که زیر آن پرچم پناه برد یا به کوفه یا به مدائن برود در امان باشد. ابو ایوب ندای امان در داد که: هر که از این گروه جدا شود در امان خواهد بود و نیازی به جنگ با او نیست. و نیز اعلان کرد وقتی، قاتلان برادران خود را قصاص کردیم با شما پیکار نخواهیم داشت، زیرا خوارج عده ای از یاران حضرت و حتی زنان بیگناه و آستان را با وضع فجیعی به قتل رسانده بودند. (۲۹)

پیش بینی درست حضرت امام علیه السلام به آن زمان و پیش از آن بود که عده خوارج در ۳۴۸ ج ۳ کامل خود می‌نویسد: عده خوارج قبل از اعلان چهار هزار تن بود. هزار و هشتصد تن از آنان با رئیس خودشان عبدالله بن وهب راستی ماندند و بقیه پراکنده شدند. عده خوارج که با حضرت امام علیه السلام جنگ کردند، خوارج به جنگ آغاز نمودند. چون امام به یاران خود تأکید فرمود در جنگ پیشدستی نکنند. این دستور همیشگی بود؛ در جنگ جمل و در جنگ صفین. آنان با فریاد «الرَّوَّاحِ إِلَى الْجَنَّةِ» شتاب به سوی بهشت به سپاه امام حمله کردند. در این جنگ همانطور که امام پیش بینی کرده بود از خوارج جز ده تن بقیه همه کشته شدند و از یاران او تنها هفت نفر به شهادت رسیدند. (۳۰)

عده خوارج که با حضرت امام علیه السلام جنگ کردند، خوارج به جنگ آغاز نمودند. چون امام به یاران خود تأکید فرمود در جنگ پیشدستی نکنند. این دستور همیشگی بود؛ در جنگ جمل و در جنگ صفین. آنان با فریاد «الرَّوَّاحِ إِلَى الْجَنَّةِ» شتاب به سوی بهشت به سپاه امام حمله کردند. در این جنگ همانطور که امام پیش بینی کرده بود از خوارج جز ده تن بقیه همه کشته شدند و از یاران او تنها هفت نفر به شهادت رسیدند. (۳۰)

بهاغه جویی یا نافرمانی ۱۹

پس از جنگ نهروان، حضرت به سوی کوفه رهسپار شدند. به همراهان خود فرمود: خداوند شما را پیروزی و نیکو حالی بخشید. از هم اکنون و پیش از ورود به کوفه به طرف دشمن خود - معاویه - لشکر بکشید. آنان گفتند ای امیرالمؤمنین، نیروهای ما تمام شده، شمشیرهای ما کند و سبز نیزه‌ها فرسوده و بیشتر آنها سست و فرسوده گشته است. ما را به دزون شهر ببر باشد که مجهز و آماده بشویم، سپس به جنگ دشمن برویم (۳۱).

امام چون اصرار آنها را برای رفتن به شهر و دیدار با اهل و عیال دید با اکراه موافقت کرد. زیرا بر اثر تبلیغات و تحریکات افرادی مانند اشعث و خویشان و نزدیکان مقتولین نهروان در روحیه سپاهیان اثر نا مطلوبی می‌گذارد و در عمل نیز همین گونه شد.

تحركات خوارج بعد از واقعه نهروان

پس از جنگ نهروان، دسته‌های متعددی از خوارج یکی پس از دیگری به قتل و خونریزی و درگیری با نیروهای امام، پرداختند و در نهایت همه مغلوب شدند. تعداد نفرات هر یک از این دسته‌ها را بین ۱۵۰ تا ۴۰۰ تن نوشته‌اند. دلیرترین این گروه‌ها، گروهی به سرکردگی ابومریم سعدی تمیمی بود که در شهر زور شورش کرد. طرفداران و نیروهای رزمنده او را غالباً موالی غیرعرب تشکیل می‌دادند. تنها خود او با پنج تن دیگر عرب بودند. آنان به سبب تهوری که داشتند به کوفه نزدیک شدند و در فاصله پنج فرسنگی شهر با نیروهای امام جنگ کردند و عده زیادی از ایشان کشته و تعدادی زخمی، و پنجاه تن نیز امان داده شدند. این واقعه در ماه رمضان سال ۳۸ هـ.ق. اتفاق افتاد. (۳۲) دسته دیگری از خوارج که جنگ آنان با نیروهای امام قابل ذکر است. نیروهای خزیت بن راشد از بنی ناجیه می‌باشد. خزیت تا این اواخر از یاران حضرت بود، در جنگهای جمل و صفین هم‌راه امام بود.

بر خلاف عده زیادی از خوارج که از سپاه حضرت جدا شدند او با حضرت دزکوفه اقامت نموده، ولی ناگاه سنی سوار با خود برداشت و نزد حضرت آمد و به خدا سوگند خورده گفت: من دیگر از تو اطاعت نمی‌کنم و پشت سرتو نماز نمی‌خوانم و از فردا با تو نخواهم بود چون حکم حکمین را پذیرفتی، حضرت فرمود: مادرت در عزایت گریان باد. اگر چنین کنی معصیت خدا کرده‌ای و عهد شکن خواهی بود و در این صورت جز به خود، به دیگری زیان نرسانده‌ای. صحبت امام با خیریت مفصل است و از حوصله این مقاله فراتر.

کوتاه سخن اینکه سخنان پند آموز و دلسوزانه امام در او نگرفت<sup>(۳۳)</sup> و سرانجام کار به درگیری انجامید و بانبروهای امام به فرماندهی زیادبن حصه بگری در محلی به نام مذار جنگید.<sup>(۳۴)</sup> عده‌ای از پیروان خزیت کشته و زخمی شدند و خود شبانه به اهواز گریخت.<sup>(۳۵)</sup> بانبروهای کمکی که امام برای زیادبن حصه فرستاد، خزیت را تعقیب کردند. خزیت سپاه خود را از افراد مختلفی از قبیل کردها، اعراب و افرادی که به تحریک او از پرداخت مالیات خودداری کرده بودند با هدفهای خاصی تشکیل داد. این اثر می‌نویسد: «وَاجْتَمَعَ عَلَى الْخَزِيَّتِ النَّاجِي عُلُوْجٌ (۳۶) مِنَ الْاَهْوَاِزِ كَثِيْرًا اَرَادُوْا كَسْرَ الْخِرَاجِ وَلِصُوْصٍ وَطَائِفَةٌ مِنَ الْعَرَبِ تَرِي رَايَةً»<sup>(۳۷)</sup>

و بر خزیت ناجی (از قبیل بنی ناجیه) کفار غیر عرب از اهواز، عده زیادی که می‌خواستند مالیات نپردازند و راهزنان و گروهی از اعراب که هم رأی او بودند، گرد آمدند.

وی در سطر آخر همین صفحه می‌نویسد:

«... وَصَفَّ اَصْحَابَهُ فَجَعَلَ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْعَرَبِ مِيْمَنَةً وَمَعَهُ مِنَ الْبَلَدِ وَالْعُلُوْجِ مَيْسِرَةً، وَمَعَهُمُ الْاَكْرَادُ...»... و خزیت یاران خود را به صف کرد میمنه را به اعراب و میسره را به شهروندان و کفار غیر عرب داد و با آنان کردها هم بودند، خزیت در این جنگ کشته شد.

دگر واقعه اخیر را از این جهت لازم دانستم که سستی و رفاه طلبی و کار شکنی

سپاهیان کوفه را نشان داده باشم و دشمن چون از بیحالی و ضعف نیروهای امام علیه السلام مطمئن شده بود، جسارت می‌کرد و با نیرویی اندک و افرادی آنچنانی اسباب زحمت دستگاه خلافت می‌شد. در سال ۳۸ هجری قمری، حضرت علی (ع) به هر حال سال ۳۸ هجری یعنی سومین سال خلافت و حکومت حضرت علی (ع) علیه السلام سال درگیری با دسته‌های مختلف خوارج بود. در این سال، حضرت علی (ع) اعزام دسته‌های ایذایی لشکر شام را در سال ۳۹ هجری معاویه برای ایجاد رعب و ترس در میان اهل عراق. دسته‌هایی از لشکریان خود را به نقاط دور و نزدیک کوفه می‌فرستاد و به فرماندهان دستور می‌داد تا آبادیها را ویران و اموال را غارت و هر که را از طرفداران حضرت ببینند به قتل برسانند و بدون درنگ مراجعت نمایند.

حمله به عین التمر (شفاثا) نعمان بن بشیر با یکهزار تن سپاهی به عین التمر حمله کرد. مرزدار و رئیس پاسگاه از طرف امام مالک بن کعب بود. دشمن وقت مناسبی را برای یورش انتخاب کرده بود زیرا افراد در مرخصی بودند! تنها صد نفر همراه مالک بود. ولی او با وجود کمی تعداد نفرات ترس به خود راه نداد و با دلاوری تمام مقاومت نمود از امام در خواست کمک کرد. حضرت میان مردم ایستاده خطبه خواند و آنان را به کمک مالک و دفاع از مردم مظلوم و بیگناه دعوت نمود ولی، آنان کوتاهی کردند. (۳۸) مالک که از کوفه نومید شده بود، از مخنف بن سلیم، که به او نزدیک بود درخواست کمک کرد. او پنجاه رزمنده به یاری وی فرستاد. شامیان که نیروهای کمکی را دیدند تصور کردند آمدن نیرو ادامه خواهد یافت. لذا با دادن سه تن تلفات منطقه را ترک کردند. (۳۹)



نکوهش امام، کوفیان را به نیکوکاری و صلح و سازش فراوان تشویق کرد و چون اهل کوفه از رفتن و اعزام نیرو برای یاری رساندن به برادران رزمنده خود در عین التمر تعلل وریدند، حضرت بر بالای منبر کلام ذیل را ایراد و آنان را مورد نکوهش قرار داد که برای رعایت اختصار چند جمله از این کلام را می آوریم: کلام ۶۸ ص ۱۰۲ ج ششم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: **كَمْ أَدَارِكُمْ؟ كَمَا تُدَارِي الْبِكَارَ الْعَمِدَةَ، وَالثِّيَابَ الْمُتَدَاعِيَةَ كُلَّمَا حَيْصَتْ مِنْ جَانِبٍ نَهْتَكْتَ مِنْ آخَرَ كُلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْسَرٍ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَعْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ، وَانْجَحَرَ انْجِحَارَ الصَّبِيِّ فِي جُحْرِهَا وَالصَّبِيعِ فِي وَجَارِهَا...**

تا چند با شما مدارا کنم: همچون مدارا کردن با شترهای جوان کوهان کوبیده از سنگینی بار، و مانند کهنه جامه های پاره که هر وقت یک طرف آن دوخته شود از طرف دیگر پاره گردد.

هرگاه سپاهی از سپاهیان شام به شما نزدیک شوند. هر یک در خانه اش را - از ترس - می بندد و مانند سوسمار در سوراخ خود می خزد و همچون کفتار به لانه خود می رود... **حمله به تیماء**

در این سال، معاویه، عبدالله بن مسعود فزاری را با هزار و هفتصد نفر جنگجو بسوی تیماء اعزام نمود، و به او دستور داد تا مالیات را از بادیه نشینان دریافت کند و هر که را نپرداخت بکشد. او طبق دستور عمل کرد و رفت تا به مکه و مدینه رسید در آنجاها نیز دستور را اجرا نمود. چون این خبر به حضرت امام رسید، مسیب بن نجبه فزاری را (که بعداً یکی از رهبران توابعین کربلا) شد) با دو هزار رزمنده برای رویارویی عبدالله بن مسعوده گسیل داشت. مسیب او را شکست سختی داد و وی در قلعه ای متحصن شده مسیب در قلعه آتش افروخت ولی گریه و زاری افراد درون قلعه که از قوم و قبیله او

بودند او را رقت و نرمدلی داد و آنان را از قلعه درآورده زها نمود (۴۰).  
 به مأموریت ضحاک بن قیس - که در سال ۳۹ هجری قمری در مدینه متولد شد -  
 در سال ۳۹ هجری معاویه به ضحاک بن قیس دستور داد که از طریق شیب واقصه با  
 سه هزار سپاهی روانه گردد تا اتباع حضرت امام را غارت کند. او دستور را اجرا  
 نمود تا به ثعلبیه و بعد به فقططانه رسید.

چون گزارش غارت ضحاک به حضرت رسید، حجر بن عدی را با چهار هزار  
 رزمنده گسیل داشت و به هر نفر پنجاه درهم اعطانمود؛ ضحاک به تدمر رفت و  
 نوزده تن کشته داد و از یاران حجر دو تن شهید شدند. چون شب فرا رسید ضحاک  
 با سربازانش گریختند. (۴۱)

هجوم شخص معاویه  
 معاویه خود نیز در این سال - ۳۹ هجری - لشکر کشید و تارودخانه دجله پیش آمد  
 ولی بدون درگیری مراجعت کرد. (۴۲)

شام امیر الحاج می فرستد  
 دیگری دیگر از برنامه‌های اعزام نیروهای ایدایی معاویه، فرستادن یزید بن شجره  
 به عنوان امیر الحاج به مکه است. معاویه او را با سه هزار جنگجو اعزام داشت و به  
 او گفت: مراسم حج را برای مردم انجام می‌دهی و از مکه برای من به خلافت بیعت  
 می‌گیری و حاکم علی (علیه السلام) را از آنجا بیرون می‌کنی. حاکم آنجا قثم بن  
 عباس مردم را برای مقابله با یزید بن شجره خواند ولی آنان نپذیرفتند. تنها  
 شخصیتی که از او اطاعت کرد، شیب بن عثمان عبیدی بود. قثم موضوع را به  
 حضرت امام گزارش کرد. حضرت لشکری به کمک او فرستاد. این لشکر که در ماه  
 ذیحجه اعزام شده بود موقعی به مکه رسید که مراسم پایان یافته بود. این نکته را نیز

یاد آوری کنیم که با توافق قثم بن عباس و یزید بن شجره، نماز جماعت و امیر الحاجی را شبیه بن عثمان عهده دار گردید. یزید پس از پایان مراسم از مکه خارج شد. نیروهای اعزامی حضرت امام به فرماندهی معقل آنها را تعقیب نمودند. وادی القری با آنان نبرد کردند. آنچه داشتند گرفتند و عده ای را نیز اسیر کردند و به حضور امام علیه السلام بردند. حضرت این اسیران را با اسیران خود که نزد معاویه بودند، مبادله نمود. (۴۳)

هجوم به شهر هیت و انبار (۴۴)

معاویه در این سال - ۳۹ هجری - به یکی از سران سپاه خود به نام سفیان بن عوف (۴۵) با شش هزار سپاهی فرمان داد تا به شهر هیت حمله کند و از آنجا به شهر انبار و از انبار به مدائن برسد و مردم را غارت کند و اموالشان را به یغما بیاورد. سفیان با افراد خود به شهر هیت رسید ولی آنرا خالی از سکنه و تهی از اموال دید، لذا از آنجا عبور کرد و در ظرف دیگر رود فرات به شهر انبار که مقابل شهر هیت بود آمد. پاسگاه مرزی شهر انبار پانصد نیروی رزمی داشت که هنگام حمله دشمن پیش از دوپست تن در آنجا نبود. زیرا فرماندار شهر، کمیل بن زیاد، تعداد زیادی از مدافعان انبار را به هیت اعزام کرده بود. این کار که بدون مشورت با حضرت امام، انجام شده بود موجب تکدر خاطر آن حضرت گردید. دشمن وقتی در مقابل خود نیروی اندکی را مشاهده نمود، به جنگ و غارت طمع ورزید و درگیری میان دو نیروی نابرابر آغاز شد. مدافعان با تعداد بسیار اندک خود پایداری به خرج دادند و فرمانده آنان به نام حسان بن حسان (در برخی نسخه‌ها به نام اشرس بن حسان) با سنی تن از یاران خود به شهادت رسیدند. (۴۶) نیروی مهاجم دشمن به غارت و چپاول پرداختند، حتی زیب و زیور زنان را از تن آنان کردند.

پس از این جنایت بود که مردم عراق سواز بر شترگریزان به طرف نیروهای شام می‌رفتند و پناهنده می‌شدند. (۴۷)

و تبعات اين پيروزي بدون تلفات دشمن بود که دل پر مهر حضرت امام را نسبت به مستضعفان و پيروان بي پناه خود سخت به درد آورد که در خطبه جهاديه اشاره مي فرمايند: «...ثُمَّ انصَرَ فَوَا وَا فِرِينَ مَانَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلَّمَ وَ لَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمَّ قَلَوُ أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا...»<sup>۴۷</sup>

«... سپس نيروهاي متجاوز دشمن با دست پر از غنايم برگشتند. بدون اينکه مردی از آنان زخمی بدو رسد و يا خونی از ايشان ريخته شود. بنابراین اگر مرد مسلمانى پس از اين واقعه دردناک از اندوه و تأسف بميرد، نبايد سرزنش شود بلکه نزد من به مردن سزاوار است...»

این دست اندازيها و قتل و غارت و نا امنی در قلمرو حکومت حضرت امام - عليه السلام - از سوی شام تا شهادت آن حضرت ادامه داشت. از جمله اين جنایتها و تجاوزات و کشتار اتباع حضرت امام عليه السلام هجوم شاميان به جزيره و شهر سماوه و دومه الجندل بود که برای پرهيز از اطاله کلام از بيان آنها خودداری مي کنيم. (۴۸)

از بررسي و تحليل حوادث سالهاي ۳۸ و ۳۹ هـ. ق حکومت اميرالمؤمنين - عليه السلام - بيش از پيش بر مشکلات و ناراحتيهای فکری حضرت پي می بریم؛ از طرفی قاسطین، دشمن به ظاهر مسلمان و در باطن بدتر از کافر که برای رسيدن به قدرت از هيچ نيرنگ و دسيسه و رذالت و جنایتي روگردان نبودند، و از سوی ديگر مارقين (خوارج) که افرادی لجوج و مقدس مآب و مدعی تفسیر قرآن و تبیین احکام بودند و از روی سادگی و کج فهمی آلت دست منافقانی مانند اشعث بن قيس و شيبث بن ربعی (که بعداً یکی از فرماندهان عمر سعد در کربلا گردید) شده بودند، ندانسته و در مواردی دانسته به رهبری و حکومت عدل قرآن ناطق و آنکه به فرموده پیامبر اسلام صلی الله عليه و آله و سلم - حق با او بوده و او با حق است الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ - ضربه می زدند. و به جای حسن استفاده از مهر و محبت پدران او، سوء استفاده می نمودند. آنان قدر آزادی را در سایه عدل علوی ندانستند

تا به ستم اموی گرفتار شدند. به تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری که برابر است با ۱۹۱۴ میلادی بود که در این زمان بود که در این شهر بنا نهادند. در این مقاله به بررسی و تحلیل مختصری از ویژگیهای فکری و منش مخاطبان خطبه دارد. در ریشه یابی این بخش لازم است نگرشی هر چند کوتاه درباره تأسیس بنای کوفه و بافت مردم آنجا داشته باشیم: بخش سوم: مخاطبان

### بنای کوفه

کوفه شهری است که تاریخ بنای آن به زمان خلیفه دوم می‌رسد. در زمان حکومت او سعد بن ابی وقاص فرمانده سپاه اسلام آنجا را به خاطر نزدیک بودن به جبهه شرقی - ایران - بنا نهاد. علاوه بر نزدیک بودن به ایران، معتدل بودن هوای آن نسبت به بسیاری از نقاط عربستان نیز علت دیگری بود بر تصمیم سعد در بنای کوفه.

سعد چون دید دسترسی به مناطق شمالی و شمال شرقی ایران به سبب هوای سرد و یخبندان و راههای صعب العبور کوهستانی برای سپاهیان اسلام بسیار دشوار و همراه با تلفات سنگین جانی و خسارات فراوان مالی است، از اینرو به فکر افتاد، نقطه ای را برای اعزام نیروهای فصلی و واکنش سریع انتخاب کند که بسیج آنان در کمترین زمان ممکن، صورت پذیرد. از اینرو بر کرانه فرات عمارتی برای خود ساخت و به سپاهیان نیز دستور داد برای خود خانه بسازند. و با خانواده‌های خویش در آنجا ساکن شوند. در کتاب مجمع البحرین در باب فاء اوله الکاف آمده است: چون سعد و قاص خواست کوفه را بنا کنند. به سپاهیان خود گفت تکوؤ فوا فی هذا الموضع - در اینجا مجتمع شوید - از آنرو، کوفه نامیده شد. قبایل مختلف جنگجویان اسلام، هر یک برای خود کوی برزن. ویژه ای ساختند.

مانند، آزد - همدان - نخع - یمن و... سعد، شهر دیگری را در تلافی دجله و فرات بنا نموده بود که همین بضره فعلی زوبه روی خرمشهر است. در سده هجری قمری و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه و پس از تأسیس این شهر در آنجا اقامت نمودند. در زمان خلافت و حکومت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - مرکز سرزمینهای اسلامی شد و بجز دمشق و مصر بر تمام کشورهای اسلامی فرمانروایی داشت. در سده هجری قمری و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه و پس از تأسیس این شهر در آنجا اقامت نمودند. در زمان خلافت و حکومت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - مرکز سرزمینهای اسلامی شد و بجز دمشق و مصر بر تمام کشورهای اسلامی فرمانروایی داشت. در سده هجری قمری و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه و پس از تأسیس این شهر در آنجا اقامت نمودند. در زمان خلافت و حکومت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - مرکز سرزمینهای اسلامی شد و بجز دمشق و مصر بر تمام کشورهای اسلامی فرمانروایی داشت.

مردان کوفه، نوعاً افرادی نظامی و سیاست پیشه بودند، لذا تابعی بودند از متغیر سیاست روز آنان همواره در رابطه با اعزام به جبهه‌ها و مسافرت‌های دور و نزدیک و معاشرت با اقوام مختلف و منشهای گوناگون بودند و از اینجهت غالباً خصال و خصوصیات اصلی و قبیله‌ای خود را فراموش کرده، افرادی متلون المزاج و ضعیف الایمان و دور و حادثه‌جو و فرصت طلب بار آمده بودند و به خاطر منافع شخصی و مادی خود حاضر می‌شدند، ارزشهای اسلامی حتی فضائل انسانی را از دست بدهند.

حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خطبه سوم نهج البلاغه که به خطبه شمشقیه معروف است ویژگیهای مردم را در زمان خلیفه دوم چنین بیان می‌فرماید:

قَمِيئِي النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ: بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ، وَ تَلَوْنِ وَ اِعْتِرَاضٍ - به ذات خدا سوگند، مردم به خبط (اشتباه کاری) و شنماس (سرکشی و چموشی در برابر قوانین الهی) و تلون (رنگ پذیری و ابن الوقت بودن) و اعتراض (چپ روی و کجروی و انحراف از

راه راست، نه جای، در طول راه رفتن، جاده را به عرض پیمودن) دچار گشتند.

این وضع مردم در زمان عمر بود. با مطالعه و اطلاعی که از ریخت و پاشن، و قوم و خویش بازی خلیفه سوم داریم معلوم است که مسلمانان به خصوص مردم کوفه از این لحاظ در چه درجه ای از انحطاط و تنزل از ارزشهای انسانی، اسلامی بوده‌اند، و مخاطبان حضرت را در این خطبه چگونه افرادی تشکیل می‌داده‌اند...

بنا بر این، زن کوفه، علاوه بر مسلمانان، از اهل کتاب و غیره نیز تشکیل شده است. با توجه به اینکه زنان کوفه مانند سایر زنان دیگر شهرها در خانه و در شهر و آبادی محل سکونت خود بوده‌اند و کمتر به مسافرت‌های طولانی به کشورهای مفتوحه می‌رفته‌اند و کارشان خانه داری و رسیدگی به امور درون خانه بوده است. اصالت قبیله ای خود را همچنان نگهداشته، اغلب زنانی ساده دل و نیک نفس و دارای عاطفه مذهبی شدید. مخصوصاً نسبت به حضرت امام و اهل بیت گرامی او بوده‌اند.

مردان کوفه یک شیوه قدیمی خود را خوب حفظ کرده بودند و آن تبعیت و اطاعت محض از فرمان شیخ و رئیس قبیله بود که چشم و گوش بسته دستور او را اجرا می‌کردند. البته این امر معلول علل و عواملی است که این مقاله ظرفیت پرداختن به آن را ندارد. به هر حال افراد قبیله به شیخ و بزرگ خود می‌نگریستند که رابطه اش با دستگاه خلافت چگونه است؟ با هر که او مخالفت داشت آنان هم بدون تفکر و تعقل، عمل وی را برای خود حجت می‌دانستند و اعلام موضع می‌کردند.

و چون متأسفانه، پس از رحلت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله سلم - بخصوص از زمان خلیفه دوم سهمیه غنائم و مقرری افراد از بیت المال از صورت تساوی به شکل تبعیض درآمد و در زمان خلیفه سوم، همان ضوابطی هم که خلیفه دوم به اجتهاد خود در این باره مراعات می‌کرد نادیده گرفته شد، هر شیخ و صاحب نفوذی

که رابطه اش با دستگاه خلافت محکمتر بود دریافتی او از بیت المال به همان نسبت بالاتر بود، از این جهت می‌بینیم افرادی نظیر طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و عبدالرحمان بن عوف و زید بن ثابت و... صاحب ثروتهای افشانه‌ای شدند برای اطلاع بیشتر یک نظر اجمالی به دوره حکومت عثمان از کتاب مروج الذهب مسعودی قضیه را کاملاً روشن ارائه می‌دهد<sup>(۴۹)</sup> چون حضرت علی علیه السلام

به حکومت و خلافت ظاهری رسید. بسیاری از همین شیوخ و رؤسای قبایل تصور نمی‌کردند که او بیت المال را بدون تبعیض و به طور مستوای تقسیم کند و به اصطلاح به سید قرشی به اندازه غلام حبشی اعطا کند. و برای ازیاب و رعیت سهمی یکسان منظور نماید. پس در این باره می‌فرماید: «... و عثمان را در این باره خبر دادند و او گفت: این را از من بپوشانید و من بپوشم»<sup>(۵۰)</sup>

### تصور کوفیان

کوفیان تصور می‌کردند حال که حضرت شهرآنان را مرکز حکومت و مقر خلافت قرار داده است و برای انتخاب او به مقام رهبری و زعامت فعالیت کرده‌اند، و چون با آنان نسبت به سایرین بیشتر نشست و برخاست و رایزنی دارد، پس باید حساب جداگانه‌ای برای ایشان باز کند. پیروزی حضرت در جنگ جمل و غنائم محدود جنگی آن مانند سلاح و مرکب نیز بر توقعات ایشان افزوده بود. بعد از جنگ صفین و نهران، باز امیدوار بودند که حضرت تغییر روش دهد و مانند خلیفه گذشته نسبت به شیوخ و رؤسای قبایل و عشایر، بیت المال را میان خود و آنان تقسیم کند تا اندکی از این رهگذر به افراد تحت فرمان آنان هم برسد.

علت عدم خشنودی رؤسا حضرت علی علیه السلام - از آنچه در بیت المال موجود بود سهم افراد را بدون فوت وقت میانشان بالسویه تقسیم می‌کرد. بسیاری از بزرگان و سران قبایل و عشایر از این امر خشنود نبودند.



عدم خشنودی آنان از حضرت این بود که در گذشته سهم آنان از بیت المال بسیار بیش از افراد معمولی بود. دیگر این که مقدار، آن در مقایسه با در یافتی ایشان در زمان خلفای قبل کمتر بود، در حقیقت نارضایتی آنان در این باره دو علت داشت: علت نخست: چرا ما با غلامانمان سهم یکسانی داشته باشیم. علت دوم چرا مقدار دریافتی ما کمتر از سابق باشد. فتنه حکمیت آنچنانی و به دنبال آن درگیریهای خوارج و کشته شدن تعداد بسیاری که غالباً اهل کوفه بودند، بهانه بیشتری به دست رؤسای قبایل که بعضاً منافع بودند می داد و بدین سبب عملکرد آنان در ارتباط با یورشهای نیروهای شامی، به نفع دشمن بود. به هر تقدیر، توقع تبعیض در تقسیم بیت المال و به سوگ نشستن بسیاری از خانواده های شهر کوفه در مرگ عزیزان خود در صفین و بخصوص در نهروان، علت های اصلی، تسامح و عدم اطاعت امر حضرت امام در رفتن به جنگ با دشمن بود.

البته این نکته را نیز باید متذکر شد که در میان بزرگان و سران قبایل افرادی مطیع فرمان و مخلص نسبت به حضرت امام علیه السلام - نظیر مالک اشتر، عمار یاسر، محمد بن ابی بکر و حجر بن عدی و... بوده اند. با شهادت، عمار یاسر، محمد بن ابی بکر، و مالک اشتر سرپیچی و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤلیت افراد روز به روز بیشتر می شد، که نمونه هایی از آن در حوادث سال های ۳۸ و ۳۹ هـ. ق. در صفحات پیش ملاحظه گردید.

### سیر تربیتی خطبه ها

در بررسی و تحلیل سخنان امام - علیه السلام در خصوص تذکر و هشدار و نکوهش، متوجه سیر بخصوصی از روند خطاب و عتاب حضرتش می شویم که در حقیقت نوعی تربیت و ارشاد در آنها دیده می شود. اصولاً به مصداق فرموده قرآن خطاب به نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم و جانشین پیامبران «... انما انت منذر و لكل قوم هاد» رعد: ۱۳ «تو، تنها منذر و بیم دهنده ای، و هر قومی امام و

هدایتگری دارد، گفتار امام هدایت و تربیت است. این گفتار خواه تمجید و تقدیر باشد یا توبیخ و تفریح. حضرت در خطبه جهادیه عبارات تندی را متوجه افراد خود ساخت در حالی که پیش از آن خطاب وی با لحن ملایم تری از عتاب و سرزنش همراه بوده است.

۱- در خطبه ۲۹ به آنان می‌گوید: «... أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوْعِدُ الْعُدُوَّ بِكُمْ...» (۵۰)

«...به خدا سوگند، دیگر نه قولتان را راست خواهم دانست و نه در انتظار یاریتان خواهم ماند و نه به امید شما در پی به بیم افکندن دشمن خواهم بود...»

۲- در خطبه ۳۴ به مخاطبان می‌گوید: «... مَا أَتُّمُّ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسِ اللَّيَالِي، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ وَلَا زَوَافِرٍ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ...» (۵۱)

«... شما هیچگاه برای من افرادی درستکار و مورد اعتماد و ستونی که بشود به آن تکیه کرد، و یاران توانمندی که به آن نیاز باشد نخواهید بود...»

۳- در خطبه ۳۹ اینگونه عتاب می‌نماید: «... لَا أَبَالِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِ رَبِّكُمْ أَمَادِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِسُكُمْ...» (۵۲)

«...ای بی پدرها، برای یاری پروردگارتان منتظر چیستید؟! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد، آیا هیچ حمیتی در شما نیست که تکانتان دهد؟!...»

۴- در خطبه ۱۱۸: اینچنین از آنان اظهار بی‌زاری و نکوهش می‌کند: «... ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ، عَيَابِينَ، حَيَادِينَ، رَوَافِينَ...» (۵۳)

«...کاش از شما کوچ کرده دور می‌شدم و تا هنگامی که باد جنوب و شمال می‌وزد (همیشه) سزاغتان را نمی‌گرفتم، مزدمی بسیار طعنه زن، زیاد عیبجو، فراوان زوگردان از حق، سخت مکار و نیزنگبازید...»

۵- در خطبه ۱۸۱ این گونه آنان را مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید: «... قَوْلَ اللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي - وَليَأْتِيَنِي - أَلَيْفَرَفَنَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ

لِلَّهِ أَنْتُمْ !! آمادینُ یَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِیَّةَ تَسْحَدُكُمْ؟...» (۵۴)

«... پس به خدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد - و البته حتماً خواهد رسید - میان من و شما جدایی خواهد افکند در حالی که من از صحبت و همنشینی با شما بیزار و با وجود شما تنها خواهم بود، خدا شما را بیامرزد!! آیا دینی که شما را گرد آورد و غیرت و حمیتی که شما را در برابر دشمن آماده و مجهز سازد در شما وجود ندارد؟!...»

آری پس از طی این مراحل خطاب و عتاب بود که حضرت با استماع گزارش جنایت شامیان در شهر انبار و تعرض ارضی و عرضی آنان، این خطبه - جهادیه - را ایراد نمود. اینک برای استحضار بیشتر چند فقره از این خطبه آتشین و سوزنده را ذکر می‌کنیم:

«... فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَادَلْتُمْ حَتَّى سُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَعْيَانُ... وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأَعْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَفَلَانِدَهَا وَرِعَائَهَا... فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا... يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ، وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولِ رِبَاتِ الْحِجَالِ...» (۵۵)

ایراد این خطبه بود که همچون نیروی محرکه ای قوی آنان را تکان داد، لرزاند و به خود آورد و در آخرین خطبه که ظاهراً در رابطه با دشمن ستمگر (قاسط) و پس از خطبه جهادیه بود از همان مردم بیحال و سست و تن‌آسا، لشکری آماده اعزام در نخلیه کوفه گرد آمد. و حضرت تصمیم داشت با این لشکر، کار معاویه را یکسره کند، ولی مصلحت پروردگار چیز دیگری بود. در همان هفته ای که آخرین خطبه مربوط به جنگ را ایراد فرمود. در روز جمعه آن با شمشیر مسموم ابن ملجم ملعون در محراب مسجد کوفه مجروح شد و دو روز بعد روحش به عالم ملکوت عروج نمود و به وصال محبوب خود، الله نایل گردید.

... (۱۱) ...



منشورات الجامعة اللبنانية، بیروت، ۱۹۷۰، ص ۹۶

- ۲۲- همان مدرک، ص ۱۲۹ - همان مدرک، ص ۲۳ - کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۱۶
- ۲۴- همان مدرک، ص ۳۱۸ - همان مدرک، ص ۲۵۳ - مروج الذهب ج ۳، ص ۱۴۲
- ۲۶- همان مدرک، ص ۱۴۴ - همان مدرک، ص ۲۷ - همان مدرک، ص ۱۴۲
- ۲۸- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ - همان مدرک، ص ۳۲۸
- ۲۹- همان مدرک: ص. ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶. ۳۰- مروج الذهب: ج ۳، ص ۱۵۷.
- ۳۱- همان مدرک: ص ۱۵۸ و ۱۵۹ - همان مدرک، ص ۳۲۰ - کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۳.
- ۳۳- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۶۵ ۳۴- همان مدرک، ص ۳۵۱ - همان مدرک، ص ۳۶۶
- ۳۶- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۸ پاورقی: علوج جمع علیج: من کفار المعجم. علیج: بالکسر: کبر عجمی که هیچ دین ندارد. منتهی الأرب ج ۳، ص ۸۶۹
- ۳۷- کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ - همان مدرک، ص ۳۶۷
- ۳۸- تاریخ الطبری تاریخ الامم و الملوک لأبی جعفر محمد بن جریر الطبری ۲۲۴ - ۳۱۰ (حق) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - بیروت - لبنان ج ۵، ص ۱۳۳ (۱/۳۴۴۴ و ۱/۳۴۴۵).
- ۳۹- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۵ - همان مدرک، ص ۳۷۶
- ۴۱- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۷ - همان مدرک، ص ۳۷۷
- ۴۳- همان مدرک: ص ۳۷۸ ۴۴- همان مدرک: ص ۳۷۶
- ۴۵- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۵ - همان مدرک، ص ۸۵
- ۴۶- تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۳۴ (۱/۳۴۴۶).
- ۴۷- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ - همان مدرک، ص ۸۵
- ۴۸- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ - همان مدرک، ص ۳۸۱
- ۴۹- مروج الذهب ج ۳، ص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ - همان مدرک، ص ۷۶
- ۵۰- شرح ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۱۱۱. زمان ایراد خطبه پیش از جنگ نهروان، ص ۸۱
- ۵۱- همان مدرک، ص ۱۸۹ زمان ایراد خطبه بغداد از جنگ نهروان. تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۳۳
- ۵۲- همان مدرک، ص ۳۰۰ زمان ایراد خطبه هنگام دست اندازی معاویه به قلمرو حضرت

امام - علیه السلام.

۵۳- شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۸۵ زمان ایراد خطبه هنگام دست اندازی معاویه به

قلمرو حضرت امام - علیه السلام.

۵۴- شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۶۷ زمان ایراد خطبه در پی درخواست کمک محمدابن

ابی بکر برای مقابله بامخالفان و مهاجمان در مصر و عدم اجابت کوفیان

۵۵- شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۷۵

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

□ صفات مطّضادی در تو گوگرد آمده است

پس بدین علت همتایان در برابر تو در مانده شدند

تو زاهدی، فرماندهی، سردیاری، شجاعی

تو جسوری، خداپرستی، فقیری، بخشنده ای

خصلتهایی که هرگز در بشر گرد نیامده است

و نه مثل آنها را بندگان خدا حائز شده‌اند

خلق و خویی که نسیم از لطافت آن خجل است

و شدت و سختی که از بیم آن جسم جامد ذوب می‌گردد

معنای وجود تو شکوهمندتر از آن است که شعر بتواند

بدان محیط شود و نقاد دانه دانه آنها را بشمارد

□ پس به خدا سوگند با قومی در میان سرایشان نچنگیدند مگر اینکه آن قوم خوار شدند.

شما کارتان را به یکدیگر وا گذاشتید و از یاری و کمک به هم دریغ نمودید تا اینکه غارتها و

یورشهای دشمن بر شما فراگیر شد و سرزمین‌هایتان بدست خصم افتاد... و به من رسیده است

که مردی از آنان بر زن مسلمانی و بر زن غیر مسلمانی که در ذمه حکومت اسلامی بوده، داخل

می‌شود و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌های او را می‌کند... ننگ و اندوه بر شما باد...

ای مرد نمایان نامرد که افکار بچگان و خردهای عروسان حمله نشین دارید!